

فرزانه حیوطی متولد سال ۵۸ است. او به‌طور مادرزادی دچار مشکل استتوزز ایمپرفکتا یا استخوان شکننده بوده‌است. فرزانه در کودکی راه رفتن را آغاز کرد ولی با اولین زمین خوردگی در دو سالگی، ستون فقراتش دچار انحنای شد. انحنای ستون فقرات به تدریج بیشتر و بیشتر شد تا آنکه به فرورفتگی دنده‌ها در ریه و کاهش حجم ریه و مشکل تنفسی منجر شد. فرزانه با وجود محدودیت جسمی شدید، داستان می‌نویسد، شعر می‌گوید و در فضای مجازی هم به کسب درآمد مشغول است و درآمد دارد. شاید روحیه مثبت و شاد او به دلیل وجود مادر مهربانی باشد که همه زندگیش را وقف او کرده‌است. کتاب "معلولیت نیست مانع راهم" نام کتابیست که او نوشته و انتخاب این نام، عصاره‌ای از واقعیت زندگی اوست. در کنار این مادر دوست‌داشتنی با دختر پر تلاش و صمیمی‌اش به گفت‌وگو نشستیم.



## گفت‌وگو با کسی که معلولیت، هیچ‌وقت مانع راهش نبوده‌است!

پذیرفتند. خاطره‌ای دارم که در یکی از مقاله‌هایم آن را نوشته‌ام. در کلاس سوم بچه‌ها مبصر می‌شدند و من با وجود علاقه به این کار، فکر می‌کردم که هرگز نمی‌توانم مبصر شوم. یک روز معلم مرا مبصر کرد. او به من گفت، تو همانطور که نشسته‌ای از طریق صدا، اسامی بچه‌هایی که شلوغ می‌کنند را بنویس! بالاخره من هم یک هفته مبصر بودم و این خاطرای به یاد ماندنی برایم شد. دیپلمم را از مدرسه دولتی گرفتم و در کنکور شرکت کردم. در سه دانشگاه قبول شدم؛ دانشگاه آزاد قزوین، دانشگاه پیام نور در رشته مدیریت بازرگانی و در رشته کامپیوتر در دوره‌های نیمه متمرکز. به دلیل علاقه‌ای که به کامپیوتر داشتم در این رشته ثبت نام نمودم. ولی به دلیل فاصله زیاد دانشگاه از منزل، در این مدت، پدرم با اتومبیل مرا به دانشگاه می‌برد.

هفته‌ای چند روز با مادر و پدرم به دانشگاه می‌رفتم. در دانشگاه هم مشکل داشتم. کلاس‌ها اغلب در طبقات بالا برگزار می‌شدند و در دانشگاه آسانسور وجود نداشت. باز مادرم بود که مرا در بغل می‌گرفت و به طبقات بالا می‌برد و سرکلاس می‌گذاشت. خودش هم در بیرون منتظر می‌ماند تا کلاس

مدتی که در رختخواب بستری بودم، گاهی دلم می‌گرفت و چیزهایی می‌نوشتیم. کم‌کم شروع به نوشتن شعر کردم. بعضی از نوشته‌هایم از طریق انجمن باور در روزنامه‌های همشهری و مردم‌سالاری و اطلاعات هم به چاپ می‌رسید

رفتم. تا کلاس سوم ابتدایی مادرم مرا بغل می‌کرد و به مدرسه می‌برد ولی از سال چهارم به بعد، با ویلچر من را به مدرسه می‌برد و در کلاس روی نیمکت می‌نشاند. البته باید روی یک بالش کوچک می‌نشستم تا استخوان‌هایم نشکنند. استخوان‌هایم شکننده بود و باید مراقب بودم که دچار شکستگی لگن نشوم. گاهی که کلاس در طبقات بالا تشکیل می‌شد به درخواست مادرم، کلاس من را به طبقه اول منتقل می‌کردند. مسئولان مدرسه تا حدودی رعایت حال مرا می‌کردند.

**رفتار بچه‌های مدرسه با شما چگونه بود؟**  
رفتار بچه‌ها خوب بود و راحت مرا

خانم حیوطی از کودکی‌ات برایمان بگو. دوران بچگی و مدرسه را چگونه گذراندی؟ در مدرسه معمولی درس خواندی؟

به دلیل نوع خاص معلولیتیم، از کودکی تا به حال همیشه تحت مراقبت مادرم بودم. من در مدرسه عادی و بین بچه‌های معمولی درس خواندم و فکر می‌کنم این نکته مثبتی بود که باعث شد نگاه‌های مردم برایم عادی شود و از حضور در جامعه پرهیز نکنم. در کلاس اول دبستان به دلیل معلولیت، ثبت نام نکردند و گفتند باید به مدرسه استثنایی بروم. مادرم قبول نکرد و مرا به آموزش و پرورش منطقه برد تا از من تست هوش بگیرند. بعد از نتیجه تست متوجه شدند که از نظر هوشی از حد نرمال هم بالاتر هستم. پس با توصیه مسئول آموزش و پرورش منطقه (منطقه یازده)، در مدرسه عادی ثبت نام شدم. البته مادرم متعهد شد که رفت‌وآمد مرا بر عهده بگیرد و مسئولیتی بردوش مسئولان مدرسه نباشد. در سه ماه اول به دلیل این‌که از بودن در کنار بچه‌ها خجالت می‌کشیدم، معلم کلاس اول متقبل شد که در خانه به من درس دهد. ولی کلاس دوم را به دلیل توصیه همان معلم که می‌گفت؛ باید در کنار بقیه بودن را تجربه کنم، به مدرسه





تمام شود و مرا به کلاس بعدی ببرد. بعضی از روزها هفت، هشت ساعت در دانشگاه بودیم. واقعاً زحمات مادرم برای پیشرفت من غیرقابل باور است. برای پذیرش در دانشگاه باید در مصاحبه‌های شرکت می‌کردم. در این مصاحبه مدیر آموزش دانشگاه و چند نفر از مسئولان حضور داشتند و تنها یک سؤال از من کردند و آن این بود که اگر شما به جای شهردار بودید، چه کار می‌کردید؟ من گفتم، اگر به جای شهردار بودم، فکری برای افرادی مثل خودم می‌کردم که کسی مثل مادرم مجبور نباشد برای آوردن فرزندش به دانشگاه او را بغل بگیرد و از پله‌ها بالاو پایین ببرد! گفتم، چرا نباید یک ساختمان آموزشی آسانسور داشته باشد؟ چرا برای جمعیت دارای معلولیتی که در کشور زندگی می‌کنند، ارزشی قائل نیستند که شرایط ادامه تحصیل برایشان آسان‌تر شود. چرا یک فرد دارای معلولیت که علاقه به ادامه تحصیل دارد باید به خاطر شرایط جسمانی‌اش خانه‌نشین شود؟ این تنها سؤال آنها بود و پس از جوابی که دادم، پذیرفته شدم. به هر حال دوره فوق دیپلم را گذراندم. در ترم آخر بودم که به دلیل شکستگی لگن، نتوانستم به کلاس بروم. مادرم با مسئولان دانشگاه صحبت کرد و تمام جزوات درسی را از بچه‌ها گرفت. ترم آخر را غیرحضوری در خانه گذراندم. در امتحان آخر ترم شرکت کردم و قبول شدم. برای پروژه و کارورزی هم در خانه، کتابی را در مورد چاپگر لیزری ترجمه کردم و بالاخره مدرکم را گرفتم.

### در حال حاضر وضعیت جسمی‌تان چگونه است؟

الآن بیشتر اوقات در خانه هستم. دکتر متخصص ریه برایم دستگاه کمک تنفسی‌ای تجویز کرده که هوا را با فشار وارد ریه می‌کند. در واقع به نوعی فیزیوتراپی ریه است. هر بار هوای بیشتری وارد ریه می‌شود که از کاهش حجم ریه جلوگیری شود. هزینه تهیه این دستگاه ده میلیون تومان بود که هزینه بالایی بود و سه سال طول کشید تا توانستیم این دستگاه را با گرفتن وام از «موسسه قرض الحسنه الزهراء» و «موسسه رعد الغدير» خریداری کنیم. بارها با بهزیستی تماس گرفتم و مادرم هم به دفعات به بهزیستی مراجعه کرد ولی گفتند برای خرید چنین وسایلی بودجه نداریم. که در آخرین مرحله بعد از سه سال مبلغ بسیار کمی کمک

کردند لذا با کمک چند تن از دوستان بزرگوار توانستیم از طریق وام اقدام کنیم. این در حالیست که این دستگاه برای بیماران استئوزوز و بیماران میوپاتی که دچار مشکلات تنفسی می‌شوند، بسیار ضروری است. حتی هنگام خواب نیز باید از این دستگاه استفاده کنیم تا دچار قطع تنفس در هنگام خواب نشویم.

### چه شد که به نویسندگی و شعر روی آوردی؟

مدتی که در رختخواب بستری بودم، گاهی دلم می‌گرفت و چیزهایی می‌نوشتم. البته همیشه به خواندن مجله و روزنامه و کتاب علاقمند بودم. کم‌کم شروع به نوشتن شعر کردم و به‌خاطر علاقه‌ای که داشتم، کتاب قافیه و عروض را خریدم و آن را مطالعه کردم. به این ترتیب طرز شعر و ترانه گفتن را یاد گرفتم و به مرور نوشته‌هایم را گسترش دادم. وقتی از وجود مؤسسه‌ای به نام رعد الغدير مطلع شدم، به آنجا مراجعه کردم. در رعد الغدير در کلاس آقای افشین منش که روانشناس بودند شرکت کردم. ایشان یک کلاس فوق برنامه برای بچه‌ها در جهت افزایش اعتماد به نفس برگزار می‌کردند. در این کلاس فقط بچه‌ها صحبت می‌کردند. در آنجا با افراد دارای معلولیت و زندگی‌هایشان آشنا شدم و تصمیم گرفتم در مورد این بچه‌ها و مشکلاتشان مطلب بنویسم. مطالبی که می‌نوشتم را در کلاس می‌خواندم. بعد با انجمن باور و آقای مبصر آشنا شدم و به پیشنهاد ایشان، در یک گروه یاهو عضو شدم و مطالبم را برای این گروه فرستادم. بعضی از نوشته‌هایم از طریق انجمن باور در روزنامه‌های همشهری و مردمسالاری و اطلاعات هم به چاپ رسید. در آن زمان از مجله پیک توانا هم با من تماس گرفتند و مرا دعوت به همکاری کردند. دو سال هم برای این مجله مطلب فرستادم. ولی به دلیل تشدید بیماری تنفسی‌ام نتوانستم همکاریم را ادامه بدهم. با نشریه توانیاب هم همکاری‌هایی داشتم. بعد از مدتی به پیشنهاد مادرم، تصمیم گرفتم مقالات چند ساله‌ام را در کتابی جمع‌آوری کنم. با انتشارات دانشیاران ایران تماس گرفتم که هزینه چاپ را خودشان به‌عهده گرفتند و من فقط هزینه صفحه‌آرایی و طراحی جلد را پرداختم. بالاخره کتابم با عنوان «معلولیت نیست مانع راهم» چاپ شد. من این کتاب را به خاطر زحمات بی‌شائبه مادرم به ایشان

تقدیم نمودم. البته مطالب دیگری هم دارم که امیدوارم در آینده بتوانم در قالب کتاب منتشرشان کنم.

### شما به غیر از فعالیت‌های فرهنگی، در حوزه فضای مجازی هم فعالیت دارید و از این طریق کسب درآمد می‌کنید. در این باره برایمان بگویید؟

بله. من دورکاری انجام می‌دهم. به دفتر کارآفرینی رعد مراجعه کرده و فرم کاربایی را پر کردم. از طرف رعد به شرکت عینک آتیک معرفی شدم. هنوز هم با این شرکت همکاری دارم. به پیشنهاد شرکت به‌عنوان مسئول دفتر، مشغول به کار شدم. در خانه کار می‌کردم. به این معنی که تلفن‌های شرکت را جواب داده و کارهای اینترنتی و ای‌میل و فاکس آنها را انجام می‌دادم و نامه‌هایشان را تایپ می‌کردم. این شرکت، هرازگاهی در دانشگاهی نمایشگاه عینک برگزار می‌کند. کار تماس با دانشگاه‌ها و هماهنگی با مدیریت آنها و مسئولان دانشگاه و ارسال اطلاعات و ای‌میل و فاکس شرکت برعهده من بود. یک ماه این کار را انجام دادم، ولی به دلیل مشکل تنفسی، صحبت تلفنی برایم مشکل شد. با مسئول شرکت صحبت کردم و گفتم که نمی‌توانم کار تلفنی شرکت را انجام دهم. مدتی بی‌کار بودم ولی پس از مدتی دوباره از طرف شرکت با من تماس گرفتند و خواستند که کارهای اینترنتی و کامپیوتری و جمع‌آوری اطلاعات سازمان‌ها را برعهده بگیرم. علاوه بر این، با شرکت‌های دیگری هم کار کرده‌ام. قبلاً وبلاگ «معلولان و زندگی» را راه انداخته‌بودم و در آن، مقاله و اخبار معلولان را می‌گذاشتم. بعد به این نتیجه رسیدم که جای سایتی برای اخبار معلولان در فضای مجازی خالی است. در سال ۸۸-۸۹ با کمک و راهنمایی آقای سعید ضروری، معلم انگلیسی خودم، سایت اخبار معلولان را راه اندازی کردم و هر روز بعد از جمع‌آوری اخبار معلولان آنها را در سایت می‌گذاشتم. بعد به فکر یادگیری ساختن سایت‌های ورد پرس افتادم. از طریق اینترنت، مقالات آموزشی و فیلم‌های آموزشی را دانلود کردم و به یادگیری ساختن این سایت پرداختم. من از طریق مطالعات اینترنتی، اطلاعات لازم را پیدا کردم و اکنون در خانه سایت‌هایی را طراحی می‌کنم. هرازگاهی هم سفارش طراحی سایت می‌گیرم.